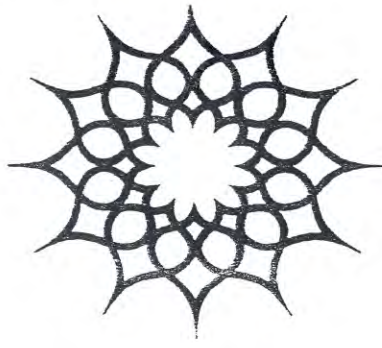


بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
معاونت آموزشی و دانشجویی

پایان نامه

برای دریافت درجه ی کارشناسی ارشد
رشته زبان و ادبیات فارسی

عنوان پژوهش
امثال و حکم در اشعار کلاسیک پس از نیما
(از ۱۳۰۰ تا ۱۳۷۰)

استاد راهنما
دکتر سهیلا صارمی

استاد مشاور
دکتر حسین نجفداری

نگارش

لیلا کر دیچه

سال تحصیلی: ۱۳۸۶-۱۳۸۷

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۱۷.....	چکیده
۱۷.....	واژگان کلیدی
۱۸.....	مقدمه

فصل اول

۲۷.....	امثال داستانی
۲۹.....	آدم باید کلاه خودش را قاضی کند
۲۹.....	از آن‌ور بام افتاد
۳۰.....	از این ستون به آن ستون فرج است
۳۰.....	از این نم‌ کلاهی
۳۱.....	از ماست که برماست
۳۲.....	استخوان لای زخم می‌گذارد
۳۳.....	اشکش توی آستینش است
۳۴.....	اگر با من نبودش هیچ میلی / چرا ظرف مرا بشکست لیلی؟
۳۴.....	امروز نقد، فردا نسیه
۳۵.....	این نیز بگذرد
۳۶.....	بار کج به منزل نمی‌رسد
۳۷.....	بالا‌تر از سیاهی رنگی نیست
۳۸.....	بمیر و بدم

- ۳۹..... به ریش کسی خندیدن
- ۴۰..... پوست خرس شکار نکرده را فروختن
- ۴۱..... تخم مرغ دزد شتر دزد می شود
- ۴۱..... توبه گرگ مرگ است
- ۴۲..... جا تر و بچه نیست
- ۴۳..... چه کشکی، چه پشمی
- ۴۳..... دزد را داروغه / پاسبان شهر می کنند
- ۴۵..... دسته گل به آب دادن
- ۴۵..... سرخر
- ۴۷..... سرش بی کلاه ماند
- ۴۹..... سرگاو توی خمره گیر کرده
- ۵۰..... سنگ کسی را به سینه زدن
- ۵۱..... شب درازاست و قلندر بیدار
- ۵۱..... شریک دزد و رفیق قافله
- ۵۳..... شمعی که به خانه رواست به مسجد حرام است
- ۵۳..... طبل تهی
- ۵۴..... علی ماند و حوضش
- ۵۵..... قسمت را باور کنم یا دم خروست را
- ۵۵..... قوز بالا قوز
- ۵۶..... کار بوزینه نیست نجاری
- ۵۷..... کاسه چه کنم پیشش افتاده
- ۵۷..... کشکت را بساب
- ۵۸..... کوه به کوه نمی رسد، آدم به آدم می رسد
- ۵۹..... گربه عابد

- ماستش را کیسه کرد ۶۱.....
- مغز خر خوردن ۶۱.....
- نمک خوردن و نمکدان شکستن ۶۲.....
- نورعلی نور ۶۳.....
- وصف العیش، نصفالعیش ۶۴.....
- هم خدا را می‌خواهد، هم خرما را ۶۴.....
- یک بام و دو هوا ۶۵.....
- یک کلاغ و چهل کلاغ ۶۶.....

فصل دوّم

- امثال تاریخی ۶۷.....
- آب به عمان بردن ۶۹.....
- آب حیات ۷۰.....
- آتش که گرفت خشک و تر می‌سوزد ۷۳.....
- از پشت خنجر زدن ۷۵.....
- باد آورده را باد می‌برد ۷۶.....
- باش تا صبح دولتت بدمد ۷۷.....
- برو آنجا که عرب نی انداخت ۷۸.....
- پایت را اندازه گلیمت دراز کن ۸۰.....
- تو نیکی می کن و در دجله انداز ۸۱.....
- حرف مفت ۸۲.....
- حلقه به گوش بودن ۸۳.....
- خر کریم را نعل کن ۸۴.....
- خروس بی محل ۸۵.....

- ۸۷..... چاه کندن برای کسی
- ۸۷..... زبان سرخ سر سبز می دهد بر باد
- ۸۸..... سحر خیز باش تا کامروا باشی
- ۸۹..... فواره چون بلند شود سرنگون شود
- ۹۰..... کاسه داغ‌تر از آش
- ۹۱..... کلاه سرکسی گذاشتن
- ۹۱..... گرگ دهن آلوده یوسف ندیده
- ۹۲..... گندم از گندم بروید جو ز جو
- ۹۳..... ماست مالی کردن
- ۹۴..... همین آش و همین کاسه

فصل سوم

- ۹۵..... **امثال حکمت‌آمیز**
- ۹۷..... آب رفته به جوی نیاید
- ۹۸..... آب نطلبیده مراد است
- ۹۸..... با یک دست نمی توان دو هندوانه برداشت
- ۹۹..... با یک گل بهار نمی‌شود
- ۹۹..... بچه میخ میان قیچی است
- ۱۰۰..... جوینده یابنده است
- ۱۰۰..... خورشید را به گل نتوان اندود
- ۱۰۱..... دست شکسته وبال گردن است
- ۱۰۱..... کار جوهر مرد است
- ۱۰۱..... گنج در ویرانه است
- ۱۰۴..... گوهر ارزنده با حرف مده ارزان

- ۱۰۴ مار بر سر گنج می خوابد.....
- ۱۰۵..... مور در خانه خود حکم سلیمان دارد
- ۱۰۶..... نابرده رنج گنج میسر نمی شود
- ۱۰۷..... هر دردی را درمانیست
- ۱۰۸..... هر جا دود است ، دم است
- ۱۰۸..... هر گردی گردو نیست

فصل چهارم

- ۱۰۹..... امثال ادبی
- ۱۱۱..... آنانکه خاک را به نظر کیمیا کنند
- ۱۱۱ آن را که حساب پاک است از محاسبه چه باک است
- ۱۱۲..... ادب از بی ادبان آموختن
- ۱۱۳..... از چاله درآمد و به چاه افتاد
- ۱۱۴..... اگر دردم یکی بودی چه بودی
- ۱۱۵..... این دغل دوستان که می بینی / مگس‌اند گرد شیرینی
- ۱۱۵..... این طفل یکشبه ره صدساله می رود
- ۱۱۷..... با دم شیر بازی کردن
- ۱۱۸..... با دوستان مروّت ، با دشمنان مدارا
- ۱۱۹..... برو این دام بر مرغ دگر نه / که عنقا را بلند است آشیانه.....
- ۱۲۰..... بنی آدم اعضای یکدیگرند
- ۱۲۱..... به آب و رنگ و خال و خط چه حاجت روی زیبا را
- ۱۲۱..... بهرام که گور می گرفتی همه عمر
- ۱۲۲..... در آن دیار که طوطی کم از زغن باشد
- ۱۲۳..... درخت مقل نه خرما دهد ، نه شفتالود

- در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست ۱۲۴
- دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند/ جن و بسم الله ۱۲۴
- دیو چو بیرون رود فرشته درآید ۱۲۶
- سوراخ دعا را گم کردن ۱۲۶
- شیر بی‌بال و دم و اشکم که دید ۱۲۷
- عاقبت خاک و گل کوزه گران خواهی شد ۱۲۸
- عطایش را به لقایش بخشیدم ۱۲۹
- فلک به مردم نادان دهد زمام مراد ۱۳۰
- قدر زر زرگر شناسد ۱۳۱
- کمال همنشین در من اثر کرد ۱۳۱
- گویند سنگ لعل شود در مقام صبر ۱۳۲
- مه فشانند نور و سگ عوعو کند ۱۳۳
- نوشدارو پس از مرگ سهراب ۱۳۳
- هر آنکس که دندان دهد نان دهد ۱۳۵
- هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد ۱۳۵
- هر کسی پنج روزه نوبت اوست ۱۳۶
- هزار نکته باریکتر زمو اینجاست ۱۳۷
- هفت شهر عشق ۱۳۸
- یارب مباد آنکه گدا معتبر شود ۱۳۸

فصل پنجم

- امثال اسلامی ۱۴۰
- آزموده را آزمودن خطاست ۱۴۲
- آنجا که عیان است چه حاجت به بیان است ۱۴۲

- ۱۴۳..... آهن سرد کوفتن
- ۱۴۴..... چاه کن ته چاه است
- ۱۴۴..... حرف حق تلخ است
- ۱۴۵..... خواب برادر مرگ است
- ۱۴۵..... خسرالدنيا والاخره
- ۱۴۵..... رنگ رخساره خبر می دهد از سرّ ضمیر
- ۱۴۶..... سرکه / سیلی نقد به از حلوای نسیه
- ۱۴۶..... شنیدن کی بود مانند دیدن
- ۱۴۷..... کار امروز به فردا مکن
- ۱۴۸..... کارد به استخوان رسیدن
- ۱۴۸..... کس نخارد پشت من جز ناخن انگشت من
- ۱۴۹..... کوزه گر از کوزه شکسته آب می خورد
- ۱۴۹..... گرگ در لباس چوپان
- ۱۵۰..... نوش خواهی نیش می باید چشید
- ۱۵۰..... هرچه پیش آید خوش آید
- ۱۵۱..... هر سال دریغ از پارسال
- ۱۵۱..... هل من مزید

فصل ششم

- ۱۵۲..... امثال تشبیهی
- ۱۵۴..... مثل آب خوردن
- ۱۵۴..... مثل آتشپاره
- ۱۵۴..... مثل توپ
- ۱۵۴..... مثل حمام زنانه

- ۱۵۵..... مثل روز
- ۱۵۵..... مثل ریگ
- ۱۵۶..... مثل سایه
- ۱۵۶..... مثل سنگ پا
- ۱۵۶..... مثل فیل و فنجان
- ۱۵۷..... مثل مار
- ۱۵۸..... مثل مرده متحرک
- ۱۵۸..... مثل مشت و سندان / مثل سنگ و سبو
- ۱۶۰..... مثل مورچه
- ۱۶۱..... مثل موم
- ۱۶۱..... مثل موی
- ۱۶۲..... مثل نی

فصل هفتم

- ۱۶۳..... عبارات کنایی**
- ۱۶۵..... آب از آب تکان نمی خورد
- ۱۶۵..... آب از آسیاب افتادن
- ۱۶۶..... آب از دهان سر ریز شدن
- ۱۶۶..... آب از سر گذشتن
- ۱۶۷..... آب پاکی روی دست کسی ریختن
- ۱۶۸..... آب در لانه مورچه‌ها ریختن
- ۱۶۸..... آب راه خودش را باز می کند
- ۱۶۹..... آب زیرکاه
- ۱۷۰..... آبشان از یک جوی نمی رود

- ۱۷۰..... آتش زیر خاکستر
- ۱۷۱..... آستین بالا زدن
- ۱۷۱..... آسمان و ریسمان
- ۱۷۲..... آسیاب به خون گشتن
- ۱۷۲..... آسیاب به نوبت
- ۱۷۳..... آش دهن سوز
- ۱۷۳..... آفتاب از کدام طرف درآمده
- ۱۷۳..... آفتاب لب بام / آفتاب سر دیوار
- ۱۷۴..... آفتابه خرج لحیم
- ۱۷۵..... آه در بساط نداشتن / آه ندارد با ناله سودا کند
- ۱۷۵..... آینهٔ دق
- ۱۷۶..... ارث پدر از کسی خواستن
- ۱۷۶..... از اسب افتاده‌ایم اما از اصل نیفتاده‌ایم
- ۱۷۷..... از بی‌کفنی زنده است
- ۱۷۷..... از پس هر بوسه کناری است
- ۱۷۸..... از شیر مادر حلالتر
- ۱۷۸..... از غورگی مویز شدن
- ۱۷۹..... از گاه کوه ساختن
- ۱۷۹..... از کدام دست برخاسته‌اید
- ۱۸۰..... از هول حلیم درون دیگ افتادن
- ۱۸۰..... از یک گوش می‌گیرد و از یک گوش بیرون می‌کند
- ۱۸۰..... استخوان خرد کردن
- ۱۸۱..... این حرفها برای فاطی تنبان نمی‌شود
- ۱۸۱..... این رشته سر دراز دارد

- ۱۸۱..... با پنبه سر بریدن
- ۱۸۲..... با حلوا دهان شیرین نمی‌شود
- ۱۸۲..... بادنجان بم آفت ندارد
- ۱۸۳..... بار خود را بستن
- ۱۸۳..... با سیلی صورت خود را سرخ نگه داشتن
- ۱۸۴..... بزک نمیر بهار میاد / کنبزه با خیار میاد
- ۱۸۵..... بگذار در کوزه آبش را بخور
- ۱۸۵..... به هر سازی رقصیدن
- ۱۸۶..... بیدی نیست که از این بادها بلرزد
- ۱۸۷..... بی‌مایه فطیر است
- ۱۸۷..... پا در کفش کسی کردن
- ۱۸۷..... پایش لب گور است
- ۱۸۸..... پشت پا زدن
- ۱۸۸..... پشت دست گزیدن
- ۱۸۹..... پنبه در گوش نهادن
- ۱۸۹..... تخم در شوره‌زار افکندن
- ۱۹۰..... تو زرد از آب درآمدن
- ۱۹۰..... توی دهان شیر رفتن
- ۱۹۱..... تیرش به سنگ خورد
- ۱۹۱..... تیری به تاریکی انداختن
- ۱۹۲..... جان کسی را به لب آوردن
- ۱۹۳..... جانماز آب کشیدن
- ۱۹۳..... جای سوزن انداختن نیست
- ۱۹۴..... جنگ زرگری

- ۱۹۴..... جواب های هوی است
- ۱۹۵..... جوفروش گندم‌نما
- ۱۹۵..... چشم سفید بودن
- ۱۹۵..... چشمم آب نمی خورد
- ۱۹۶..... چشم و دلش سیر است
- ۱۹۶..... چنگی به دل نمی زند
- ۱۹۷..... حرف در دهان کسی گذاشتن
- ۱۹۷..... حرفی را آویزه گوش کردن
- ۱۹۷..... خاک بر سر کردن
- ۱۹۸..... خدا خر را دید شاخش نداد
- ۱۹۸..... خر خودش را سوار است
- ۱۹۹..... خرش از پل گذشت
- ۱۹۹..... خروس را در عروسی و عزا سر می برند
- ۲۰۰..... خر همان خر است، پالانش عوض شده
- ۲۰۰..... خواب خرگوشی
- ۲۰۱..... خورشید پشت ابر نمی ماند
- ۲۰۱..... خون جگر خوردن
- ۲۰۲..... دایه مهربانتر از مادر
- ۲۰۳..... در پوست خود نگنجیدن
- ۲۰۳..... دست بر دامن کسی زدن
- ۲۰۴..... دست چپ و راست را نشناختن / راه را از چاه نشناختن
- ۲۰۵..... دست روی دست گذاشتن
- ۲۰۵..... دست و پای خود را گم کردن
- ۲۰۵..... دل به دریا زدن

- ۲۰۶..... دل به دل راه دارد
- ۲۰۷..... دمار از روزگار کسی برآوردن
- ۲۰۷..... دُم علم کردن
- ۲۰۸..... دندان روی جگر گذاشتن
- ۲۰۸..... دندان طمع کندن
- ۲۰۸..... دنیا را آب ببرد او را خواب می‌برد
- ۲۰۹..... دود چراغ خوردن
- ۲۰۹..... دودش به چشم خودش می‌رود
- ۲۱۰..... دو مغز در یک پوست
- ۲۱۰..... دیدار به قیامت افتادن
- ۲۱۱..... ریش در دست دیگری داشتن
- ۲۱۱..... ریگ در کفش داشتن
- ۲۱۲..... ساز کسی را کوک کردن
- ۲۱۲..... سبیلش آویزان است
- ۲۱۲..... سراپا گوش بودن
- ۲۱۲..... سر به سنگ خوردن
- ۲۱۳..... سر به صحرا گذاشتن
- ۲۱۳..... سر به هوا بودن
- ۲۱۳..... سرد و گرم روزگار را چشیدن
- ۲۱۴..... سرش را می‌شکند و دامنش را پر از گردو می‌کند
- ۲۱۴..... سرکیسه را شل کردن
- ۲۱۵..... سر نخ چیزی را گم کردن یا پیدا کردن
- ۲۱۵..... سگ زرد برادر شغال است
- ۲۱۵..... سماق مکیدن

- ۲۱۶..... سنگ روی سنگ بند نمی‌شود
- ۲۱۶..... سینه سپر کردن
- ۲۱۶..... شاه اندازی کردن
- ۲۱۶..... شاهنامه آخرش خوش است
- ۲۱۷..... شلم شوربا
- ۲۱۷..... شیر شیر است اگر ماده، اگر نر باشد
- ۲۱۷..... شیر مرغ و جان آدم
- ۲۱۸..... شیر به سر کسی مالیدن
- ۲۱۸..... شیری یا روباه
- ۲۱۹..... طبل زیر گلیم
- ۲۱۹..... طشت از بام افتادن
- ۲۱۹..... طوطیش یاد هندوستان کرده
- ۲۲۰..... قاف تا قاف
- ۲۲۰..... قمر در عقرب بودن
- ۲۲۱..... قیامت کردن
- ۲۲۱..... کاسه و کوزه را به سر کسی شکستن / کاسه و کوزه کسی را به هم زدن
- ۲۲۲..... کافر همه را به کیش خود پندارد
- ۲۲۲..... کاه از خودت نیست، کاهدان که از خودت است
- ۲۲۳..... کبکش خروس می‌خواند
- ۲۲۳..... کمر به کاری بستن
- ۲۲۳..... کوس رسوایی ما بر سر بازار زدند
- ۲۲۴..... گربه رقصاندن
- ۲۲۴..... گرگ باران دیده
- ۲۲۵..... گرگ و میش از یک چشمه آب می‌خورند

- ۲۲۵..... گرم شدن چانه
- ۲۲۵..... گلیم خود را از آب بیرون کشیدن
- ۲۲۶..... گوشت به دست گربه سپردن
- ۲۲۶..... لقمه به اندازه دهان برداشتن
- ۲۲۶..... لنگ انداختن
- ۲۲۷..... مشت باز شدن
- ۲۲۸..... مرغ همسایه غاز است
- ۲۲۸..... مو کندن از کف دست
- ۲۲۹..... موی در چشم
- ۲۲۹..... موی را از ماست برآوردن
- ۲۲۹..... نافش را بر فلان چیز بریده اند
- ۲۳۰..... نانش در روغن است
- ۲۳۰..... نعل در آتش افکندن
- ۲۳۰..... نقش بر آب
- ۲۳۳..... نمک بر ریش / جراحت ریختن
- ۲۳۳..... وقت گل نی
- ۲۳۴..... هر چه رشتیم پنبه شد
- ۲۳۴..... هر هفت کردن
- ۲۳۵..... هنوز نگفته ف، می رود فرحزاد
- ۲۳۵..... هیزم تر به کسی فروختن
- ۲۳۶..... یاسین به گوش خر خواندن
- ۲۳۶..... یا زنگی زنگ باش، یا رومی روم
- ۲۳۷..... یک دست صدا ندارد
- ۲۳۷..... یک ستاره در هفت آسمان نداشتن

- ۲۳۸.....یک سر و هزار سودا.....
- ۲۳۸.....یک مویز و چهل قلندر
- ۲۳۸.....یکی به نعل و یکی به میخ زدن
- ۲۳۹.....یکی نمی‌پرسد خرت به چند است

فصل هشتم

عبارات زبانزد.....۲۴۰.....

- ۲۴۲.....آرزو بر جوانان عیب نیست.....
- ۲۴۲.....آسمان همه جا همین رنگ است
- ۲۴۲.....آشنا داند زبان آشنا.....
- ۲۴۳.....از تو حرکت از خدا برکت.....
- ۲۴۳.....اسب پیشکشی را دندان نمی‌بینند.....
- ۲۴۳.....این گوی و این میدان
- ۲۴۴.....برگ سبزی است تحفه درویش
- ۲۴۴.....بلبل زبانی کردن
- ۲۴۴.....جای کسی خالی یا سبز بودن
- ۲۴۵.....جواب ابلهان خاموشی است
- ۲۴۵.....چوب خدا صدا ندارد
- ۲۴۶.....چو فردا شو فکر فردا کنیم.....
- ۲۴۷.....دو دو تا چهار تاست
- ۲۴۷.....دیوار حاشا بلند است
- ۲۴۷.....سر پیری و معرکه‌گیری
- ۲۴۸.....شنبه و آدینه یکیست
- ۲۴۹.....گل بی‌عیب خداست

۲۴۹.....	گل پشت و رو ندارد
۲۴۹.....	مأمور معذور است
۲۵۰.....	مرگ یکبار و شیون یکبار
۲۵۰.....	مستی و راستی
۲۵۱.....	مشت نمونه خروار است
۲۵۱.....	نیکی و پرسش
۲۵۱.....	هم فال و هم تماشا
۲۵۲.....	هر چه از دوست رسد نیکوست
۲۵۲.....	یک شب هزار شب نیست
۲۵۲.....	یک شبه مهمان و صد ساله دعاگو
۲۵۳.....	نتیجه
۲۵۶.....	کتابنامه

چکیده

در این رساله بازتاب امثال و حکم در اشعار کلاسیک شاعران برجسته معاصر بررسی شده است و امثال و حکم مندرج در اشعار شاعران مورد بررسی به هفت گروه داستانی، تاریخی، حکمی، ادبی، اسلامی، عبارات کنایی و عبارات زبانزد تقسیم شده‌اند. ریشه تاریخی، داستانی، ادبی و اسلامی امثال ذکر شده‌اند و اغلب شاهد مثال‌ها تا آنجا که میسر بوده ثبت شده‌اند.

واژگان کلیدی

امثال - امثال داستانی - امثال تاریخی - امثال ادبی - امثال حکمی - امثال اسلامی - امثال عرب - احادیث نبوی - نهج البلاغه - کنایه - عبارات زبانزد.

مقدمه

سخن هنگامی دلپذیر است که از آرایش لفظ و معنی بهره کامل و کافی داشته و فصیح باشد و سخنی فصیح دانسته شده است که برخوردار از صنایع بدیعی و آراسته با آرایشهای لفظی و معنوی و برای بیان مقصود گوینده وافی و رسا، و مطابق و مقتضی حال و مقام باشد. مثل و صنایع وابسته به آن همچون ارسال المثل، ارسال المثلین، تمثیل و... یکی از مهمترین و تاثیر گذارترین صنایعی است که استفاده از آن در سخن، به ویژه در شعر بر زیبایی آن افزوده و تاثیر آن را دوچندان می کند.

اما در اینکه مثل چیست و چه عواملی موجب می شود سخنی به صورت مثل درآید نظرات متعددی وجود دارد مانند نظر علی اکبر دهخدا در مقدمه گزیده امثال و حکم که می نویسد « مثل واژه ای است که از زبان عربی به فارسی راه یافته و به معنی شبیه بودن چیزی به چیز دیگر است. مثل نوع خاصی از سخن است که آن را به فارسی داستان یا داستان نیز می گویند » (دهخدا ۱۳۶۱: بیست و یک). احمد بهمنیار نیز در مقدمه اثر جامع و سودمندی که درباره امثال فارسی گردآوری کرده می نویسد « مَثَل رشتۀ مخصوصی از ادبیات هر زبان است، و بعضی آن را قدیمترین آثار ادبی که از فکر انسان تراوش کرده است می دانند و معتقدند که انسان پیش از آنکه شعر بگوید و پیش از آنکه خط بنویسد، اختراع مثال کرده و آن را در محاورت خود بکار برده است » (بهمنیار ۱۳۸۱: نه) و می افزاید « مبدأ پیدا شدن این نوع سخن به کلی مجهول و تعیین آن محال است؛ نه تنها پیدا شدن نوع مثل، بلکه اصل و مبدأ بعضی از افراد این نوع را نیز نمی توان معلوم داشت که در چه زمان و از کدام ملت صادر شده، و آن مثالی است که بر معانی و حقایقی که مورد تصدیق اغلب و بلکه تمام اقوام است دلالت می کند » (بهمنیار ۱۳۸۱: دوازده)

ادبیات بهترین و صادقترین نماینده زندگی اجتماعی اقوام و ملل است و مثل نماینده مفهومی است که عامه افراد یک ملت از هر طبقه و هر صنف بدان معتقد و معترفند. اگر امثال هر ملت را به دقت مطالعه و در نکات و دقایق آن تأمل کنیم، از طرز زندگی اجتماعی و میزان تربیت و تمدن و پایه ترقی یا تنزل و یا چگونگی تصورات و نیک و بد رسوم و عادات آن

ملت، به نحوی آگاه می‌شویم که گویی سالها با افراد طبقات مختلف آن شریک زندگی و رفیق شب و روز بوده‌ایم.

مثل علاوه بر ضبط و حفظ بعضی از وقایع تاریخی و افسانه‌ها و حکایات، لغات و اصطلاحات زمان را نیز حفظ می‌کند، همانگونه که ابیات شاهنامه و قصاید خاقانی و مثنوی‌های نظامی بسیاری از کلمات و اصطلاحات و کنایات فارسی را به معنایی که از آن‌ها مراد بوده محفوظ، و از خطر فراموش شدن در امان داشته‌اند.

مثل به منزله‌ی واعظی شیرین زبان و ناصحی مهربان است که افراد یک ملت را با لسانی ساده و بیانی دلچسب به فرا گرفتن آداب و صفات پسندیده و فرو گذاردن عادات و افعال نکوهیده دعوت، و افکار آنان را به بهترین وجه تهذیب و تعدیل می‌کند. هر مثل نتیجه‌ی تجارب و خلاصه‌ی افکار و آرای صدها، بلکه هزاران انسان خبیر و آزموده است که در قالب عبارتی مختصر و روان ریخته شده و به افراد یک ملت تقدیم شده است، سپس جامعه آن را پسندیده، و به میل و رغبت پذیرفته و مفاد و مضمون آن را تصدیق کرده است.

ایرانیان قدیم به حکمت و مثل مشهور بوده‌اند، چنان که آنچه از سلاطین ساسانی برای ما مانده به صورت حکمت و مثل است. و از آنجایی که مثل حکمت توده است، و آن قدر که عامه به ایجاد آن می‌کوشند، اهل ادب از شعر و نثر در آن سهمی ندارند، به این نکته مهم می‌توان پی برد که وجود امثال بیشتر در هر ملتی نشانه‌ی سعه‌ی فکر عوام آن ملت است.

باید توجه داشت که تنها فصاحت و بلاغت سبب مثل شدن عبارتی نمی‌شود، و گاهی کثرت شنیده شدن عبارتی آن را مثل می‌کند، مثل اشعار تعزیه‌ها که به خاطر کثرت استعمال زبانزد شده‌اند.

اغلب امثال به صورت امر و نهی و کلیات می‌باشند و می‌توان تقسیم بندی‌های گوناگونی در مورد آن‌ها در نظر گرفت مانند امثال منثور و منظوم (گرچه امثال منثور نیز پس از حضور طولانی در شعر فارسی ظاهری موزون به خود گرفته و این شبهه را ایجاد کرده‌اند که در زبان فارسی مثل غیر موزون وجود ندارد ولی پیشینه‌ی این امثال صورت اولیه‌ی اغلب آن‌ها به صورت منثور عرضه می‌کند) و امثال تمثیلی و حکمی.

مثل حکمی عبارت از « جمله حکیمانۀ سودمندی است که مقبول عام و مشهور گردیده و اغلب آن را در یاد دارند و در مورد مناسب ایراد می‌کنند » (بهمنیار ۱۳۸۱ : پانزده) اصل و منشأ و نام اولین گوینده این قسم امثال غالباً مجهول است و اگر هم معلوم باشد، دانستنش شرط نیست ، چنانکه در اصل این بیت : « نیش عقرب نه از ره کین است / اقتضای طبیعتش این است » دانستن نام شاعر در مقایسه با حکمتی که در آن نهفته است اهمیت چندانی ندارد . عوامل بسیاری موجب می شود سخنی به صورت مثل در آید مانند کوتاه و روان بودن ، موزون بودن ، حکمتی که در آن نهفته است ، و وجود رابطه ای تشبیهی میان موضوع مورد بحث با داستانی یا واقعه ای تاریخی و ادبی و ...

غلامحسین یوسفی در این مورد می‌نویسد : « چهار صنعت در مثل جمع می‌شود که در دیگر انواع سخن به این حد نیست: ایجاز لفظاً، استواری و اصالت معنی، حسن تشبیه و جودت کنایه. و این نهایت بلاغت است. ایجاز و رواج سخن در بین مردم صفت اساسی مثل است، بعلاوه اینکه مثلها انعکاس تجربه اقوام و بیان خرد و حکمت مشترک عموم است که طی نسلها به مفهوم آنها پی برده شده و از نسلی به نسلی منتقل شده‌اند » (یوسفی ۱۳۶۳ : ۵)

برای پرداختن به موضوع امثال و حکم همین بهانه کافیت که وجود یک مثل در شعر، آنچنان تأثیر شگرفی در ذهن خواننده می‌گذارد که در کمترین زمان ممکن آن را به خاطر سپرده، از تکرار آن لذت برده، و در موارد مشابه، به آن استناد می‌جوید.

آنچه در این رساله فراهم آمده قطره‌ای ناچیز از دریای پهناور فرهنگ، زبان، و ادبیات فارسی است که شاعران معاصر به صورت مثل و پند و اندرز و سخنان حکمت‌آمیز، در آثار خود بکار برده‌اند.

بهره‌گیری و به کار بردن مثل و یا حکمت در گفتار، چون به مقتضای موقع و مقام باشد، کلام را دلنشین می‌سازد و در شنونده تأثیر شگرفی می‌گذارد ، و چنانکه در شعر مورد استفاده قرار گرفته باشد، تأثیر آن را دو چندان می‌کند.

در این رساله استفاده از امثال و حکم در شعر شاعران برجسته معاصر را که به سرودن اشعار کلاسیک شهرت داشته‌اند مورد بررسی قرار داده‌ایم ، چرا که در دوره اخیر، هر چه از